

ورود زنان فیلسوف از حاشیه به مرکز

تأملی بر راهبردهای زنانه‌نگر بازخوانی تاریخ فلسفه غرب

مریم نصراصفهانی*

چکیده

تا پیش از دوران مدرن، همه فلاسفه بزرگ مرد بوده‌اند و نشانی از زنان مگر در گفتارهای زن‌ستیزانه فلاسفه نبوده‌است. در دوره معاصر با ورود نقادانه زنان به قلمروهای گوناگون معرفت، فلسفه و تاریخ فلسفه هم بررسی و بازاندیشی شد. زنان فیلسوف برای اثبات نادرستی ادعاهای زن‌ستیزانه فلاسفه دست به نگارش تاریخ‌های فلسفه زنان زدند و در آن‌ها به اندیشه‌ها و آرای زنان فیلسوفی اشاره کردند که تاریخ فلسفه آنان را نادیده گرفته بود. همچنین با به چالش کشیدن دوانگاری‌های مبنایی فلسفه غربی تلاش کردند نظریه‌هایی جایگزین ارائه کنند. بنابراین، همزمان با رواج مطالعات نظری درباره تاریخ فلسفه در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن جدید، راهبردهای جدیدی برای مطالعه تاریخ فلسفه غرب به کار بستند. مقاله حاضر این راهبردها را در سه گروه بررسی کرده است. اول فیلسوفانی مانند لویس و لودوف که با بررسی استعاره‌ها و تصویرپردازی‌های فلاسفه تاریخ و مفاهیم فلسفه را ارزیابی کرده‌اند. دوم فیلسوفانی مانند ایریگاری، بوردو و کافمن که به مطالعه ساختارزداپانه و روانکاوانه تاریخ فلسفه پرداخته‌اند و سوم فیلسوفانی مانند نوسبام و بایر که از تاریخ فلسفه چونان منبعی برای دغدغه‌های زنانه‌نگر خود استفاده کرده‌اند. در نهایت به مطالعات تاریخی زنان و تاریخ زنان در ایران، کارهای انجام شده و امکان‌های پیش‌رو اشاره کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: تاریخ فلسفه، فلسفه زنانه‌نگر، زن ستیزی، عقل مذکر، استعاره.

* دکترای فلسفه، عضو گروه پژوهشی مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
Maryam.nasr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۸

«این زنان، زنانی درحاشیه فلسفه نبودند که فیلسوفانی در حاشیه تاریخ بودند»

مری الن وایت

۱. مقدمه

همه فیلسوفان و متفکران بزرگ، از دوران باستان تا پیش از قرن بیستم و از شرق تا غرب کره زمین، بدون استثنا مرد بوده‌اند. اغلب آنها کم و بیش دربارهٔ زنان سخن گفته‌اند و با جرات می‌توان اذعان کرد که قاطبه آنان با نگاهی جنس‌گرا (sexist) دربارهٔ زنان سخن گفته‌اند. کافیس کتاب‌های ارسطو، روسو، کانت، نیچه، شوپنهاور یا غزالی را تورق کنیم تا صراحت زن‌بیزاری در اندیشه‌های آنان را تایید کنیم. اما امروز، با تغییر جا و جایگاه زنان، مسئله جنسیت و اهمیت آن در بازخوانی تاریخ فکر منشا پرسش‌ها و چالش‌های زیادی شده است. عده‌ای همچنان معتقدند اندیشه‌های زن‌بیزارانه فلاسفه برای ما حاوی بصیرت‌هایی برای شناخت تفاوت میان دو جنس است. در برابر این نگاه نظریات متفاوتی نیز وجود دارد. برخی بر این باورند که «می‌توان» سویه‌های زن‌بیزارانهٔ اندیشه‌های این ذهن‌های بزرگ بشری را نادیده گرفت و از «حواشی» عبور کرد و به «قلب» حکمت موجود در آن توجه داشت. با همین استدلال هم هست که اغلب مورخان سنتی تاریخ فلسفه، در غرب و شرق، متعرض این جنبه از اندیشه‌های فیلسوفان نشده و نهایتاً نگاه و موضع فیلسوف را متأثر از زمینه، زمانه، گرایش جنسی و یا همسر و همراهان آنها دانسته‌اند. از سوی دیگر همزمان با تولد جنبش‌های برابری‌خواه زنان در غرب، تاریخ فلسفه و اندیشه‌های فیلسوفان مورد توجه و «تاکید» زنان قرار گرفت. آنان متوجه بودند که تاریخ فلسفه مانند تاریخ هندسه یا تاریخ شیمی موضوعی مدفون در گذشته و خالی از حیات نیست بلکه رد آن را تا امروز در مفاهیم، باورها و قوانین می‌توان بازجست.

جرقه مواجهه فعال زنان با تفکرات فلاسفه در غرب را می‌توان رواج اندیشه‌های عقل‌گرای دکارت دانست. او همه انسان‌ها را، اعم از زن و مرد دارای بهره مساوی از عقل دانسته بود. (دکارت، ۱۸۰، ۱۳۴۴) تغییرات مختلف سیاسی و اجتماعی، همزمان با باب شدن عقل‌گرایی دکارتی به زنانی چون ماری استل (۱۶۶۸-۱۷۳۱) و ماری والس‌تون کرافت (۱۷۵۹-۱۷۹۷) جسارت داد تا علیه نگاه جنس‌گرایی موجود در عرصه اندیشه دست به قلم برند. آنها برای رهایی زنان از برجسب‌هایی که در طول تاریخ اندیشه باعث حذف و

طردشان شده بود تلاش کردند و کوشیدند منادی عقلانیت و خردورزی میان جنس خود باشند؛ چنانکه والستون کرافت در *استیفای حقوق زن* (۱۷۹۲) تاکید می‌کند «آرزویم این است که زنان را نه در مقام شیرزنان قهرمان و نه چونان جانوان بیشعور که در مقام مخلوقاتی صاحب عقل ببینیم» (Wollstonecraft, 1792, 81)

باری، تا پیش از قدرت یافتن جنبه‌های نظری مطالعات زنان نه فقط اندیشه‌های والستون کرافت و آستل که پیش از او نوشته‌های کریستین دوپیزان (۱۳۶۴ - ۱۴۳۰) و پس از آنها اندیشه‌های هریت تیلور (۱۸۰۷-۱۸۵۸) صرفاً دنبال برائت جستن از نسبت‌هایی بودند که فیلسوفان به زنان داده بودند. آنها یا مانند دوپیزان تلاش می‌کردند تاریخ «بانوان»^۱ را بازنویسی کنند و خطا بودن برداشت مردان درباره زنان و وجود زنان خوب متناسب با برداشت مردان را با مثال نشان دهند، یا مانند کرافت و آستل و تیلور عوامل زیستی و اجتماعی را مقصر وضعیت حاشیه‌ای زنان دانسته و آنان را برای به دست آوردن استقلال و تمرین تعقل در جهت رسیدن به برابری ترغیب می‌کردند. در واقع آنان عقل را همچنان جنسیت‌زدوده می‌دانستند که زنان به هر دلیل جز جنس خود از آن دور مانده‌اند (دوپیزان، ۱۳۸۰ و Wollstonecraft, 1792 & Mill, H. T., 1998). زنان باید شرایط خود را تغییر می‌دادند تا بتوانند به تاریخ اندیشه وارد شده و قدم به ساحت فلاسفه بگذارند و البته این تنها آغاز راه برای خیل عظیمی از زنان بود که رفته رفته به قلمروهای گوناگون علوم و فنون پانهاد و اجازه آموختن و تجربه کردن با زبان رسمی و رایج علم و معرفت را یافته بودند.

گذر زمان، پختگی و بلوغ فکر لازم بود تا اندیشه‌های زنانه‌نگر در دهه‌های پایانی قرن بیستم انواع متفاوت و غیرمرسومی از بازخوانی انتقادی از تاریخ فلسفه را آغاز کنند. بازخوانی‌ای که با محوریت مفهوم نوظهور جنسیت انجام می‌شد. در بخش اول این نوشتار ابتدا به اهمیت جنسیت در تاریخ فلسفه اشاره می‌کنیم و ذیل آن تلاش برای بازنویسی تاریخ زنان فیلسوف؛ زن‌بیزاری در تاریخ فلسفه و نهایتاً دوگانگی جنسیت‌یافته در آرا فلاسفه بزرگ را بررسی خواهیم کرد. در بخش دوم به راهبردهای مختلفی که زنان فیلسوف برای بازخوانی تاریخ فلسفه از آن استفاده کرده‌اند اشاره می‌کنیم که با تسامح آنها را به سه گروه کلان تقسیم کرده‌ایم. نخست آنان که متون فلسفی را با توجه و تاکید بر استعاره‌ها و تصویرپردازی‌های فیلسوفان مطالعه می‌کنند. دوم آنان که به بازخوانی ساختار شکنانه و روانکاوانه متون پرداخته‌اند و در نهایت آنان که تاریخ فلسفه را، همچون

سایرین به عنوان میراث فکر بشر دیده، ولی با دلمشغولی‌های زنانه‌نگر آن را بررسی کرده‌اند. بخش پایانی مقاله به بررسی نسبت ما گذشته فکری‌مان و لزوم عبور از تاریخ‌نگاری صرف به سوی مواجهه فعالانه پرداخته است.

۲. اهمیت جنسیت در تاریخ فلسفه غرب

ممکن است از خود بپرسیم اکنون که زنان بزرگی در جمع فلاسفه معاصر حضور دارند؛ تجربه تاریخی باعث شده اغلب مردم با اظهارات زن‌بیزارانه فلاسفه هم‌دل نباشند و فلاسفه هم ترجیح داده‌اند گفته‌های زن‌بیزارانه فلاسفه را فراموش کنند، زنان در تاریخ اندیشه به دنبال چه می‌گردند یا اصلاً چرا می‌گردند؟ زنانگی با تاریخ فلسفه چه نسبتی دارد؟

در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات زیادی که درباره بازخوانی تاریخ فلسفه غرب نوشته شده، تلاش‌های متکثر و متنوعی برای پاسخ به پرسش از نسبت میان «جنسیت و زنانگی» است. شارلوت ویت در بخش اول کتاب *تاملات زنانه‌نگر درباره تاریخ فلسفه (Feminist Reflections on the History of Philosophy)* تلاش می‌کند ضرورت این بازخوانی را نشان دهد. او اشاره می‌کند فلاسفه زنانه‌نگر در طرح خود برای بازنویسی، باز-رسی، بازخوانی و بازسازی تاریخ فلسفه غربی مسیرهای مختلفی را پیموده و آزموده‌اند که به باور او برخاسته از دو مسئله اصلی است. نخست مذاقه بر این باور قدیمی که در تاریخ فکر بشر فیلسوف زنی حضور نداشته و یا اگر حضور داشته است شخصیت مهمی نبوده است؛ دوم اثبات این حقیقت که مسئله جنسیت و جنسگرایی نزد فلاسفه بزرگ صرفاً در پاره‌ای گفتارهای زن ستیزانه خلاصه نشده و جنبه‌ها و آشکال گوناگون دارد (Witt, 2004, 3).

زنان فیلسوف، چنانکه بعدتر اشاره خواهیم کرد، هم حذف زنان را از تاریخ فلسفه نقد و بررسی کرده‌اند و نشان داده‌اند که تاریخ فلسفه ضبط درستی ندارد و هم ادعا کرده‌اند که تاریخ فکر و فلسفه هرآنچه را با زنان و زنانگی نسبت داشته ارزش‌زدایی کرده است. در عین حال، فیلسوفان زن نشان داده‌اند که برخی مفاهیم بنیادی فلسفه مانند عقل، عینیت و خودآیینی اخلاقی، جنسیت‌مند و مذکرند. نقد و بررسی‌های زنان فیلسوفی که برای جنسیت در آرا و اندیشه‌های خود جایگاه ویژه‌ای قائلند^۳ به نفعی خلاصه نمی‌شود و چنانکه پس از این خواهیم گفت، این زنان به نحو ایجابی هم به تفلسف پرداخته‌اند تا فلسفه‌ای بسازند که وقتی از «اندیشه نوع بشر» سخن می‌گوید، زنان را نیز لحاظ کرده باشد. این در شمار آوردن زنان منجر به شکل گرفتن فلسفه‌های یکسره فمینیستی در کنار فلسفه‌هایی

شمول‌گراتر شده که اتفاقاً با استفاده از اندیشه‌های فلاسفه بزرگ و بسط و تکمیل آنها تلاش کرده‌اند از پنجره‌های بیشتری نور معرفت را به ساحت و مساحت اندیشه بشر بتابانند تا همه بتوانیم ابعاد گوناگون حیات و معرفت بشر را بهتر درک کنیم.

۱.۲ بازنویسی تاریخ

یکی از چالش‌های معمول دانشجویان زنی که قدم در وادی فلسفه می‌گذارند پاسخ به این پرسش است که «چرا سراغ فلسفه آمده‌اند و آیا هیچ فیلسوف زن بزرگی سراغ دارند؟» امروز ممکن است برخی دانشجویان به کسانی چون والستون کرافت، دوبوار و هانا آرنست اشاره کنند، اما بعید است پاسخی جز این بشنوند که «آنها که فیلسوف نبوده‌اند!» و حق هم همین است که اگر بنا باشد دانشجوی فلسفه کسی را فیلسوف بداند احتمالاً باید نامش را در کلاس‌ها، درس‌ها، کتاب‌ها و دایره‌المعارف‌های فلسفی شنیده/ دیده باشد.

حقیقت اینکه تاریخ‌نگاری هم مانند دیگر حوزه‌های دانش و مانند خود دانش-آموزی تا زمانی بسیار نزدیک در اختیار مردان و اغلب منحصر به همانان بوده است. با جستجو میان کتاب‌های مهم فلاسفه، که در آنها نام فیلسوفان دیگر دیده می‌شود، نمی‌توان نام زنان اندیشه‌ورز را سوا کرد و پاسخی داد.^۱ این محدودیت در گردآوری اطلاعات درباره زنان اندیشمند کار تاریخ‌نگاری درباره زنان فیلسوف را به وظیفه‌ای فراتر از دشوار تبدیل کرده است. با این حال در دهه‌های اخیر تلاش‌های ثمربخشی برای جمع‌آوری مستندات در خصوص زنان فیلسوف صورت گرفته که مشهورترین‌شان کتاب چهارجلدی *تاریخ زنان فیلسوف* به کوشش ماری الین ویت (Mary Ellen Waithe) است. او در جلد اول کتاب که مربوط به زنان فیلسوف در دنیای باستان (۶۰۰ ق.م تا ۵۰۰ میلادی) است اسناد مربوط به دست کم ۱۶ فیلسوف زن را جمع‌آوری کرده که از آن میان می‌توان به زنان فیثاغوری متقدم و متاخر، آسپاسیا^۲ (Aspasia)، دیوتیما و هیپاتیا اشاره کرد. جلد دوم کتاب دربردارنده مقالاتی درباره زنان فیلسوف در قرون وسطی، رنسانس و روشنگری است (۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی) که در آن نیز آرا و افکار ۱۷ زن فیلسوف از جمله مورا ساکی شیکیبو (Murasaki Shikibu)،^۳ هیلدگارد بینگنی^۴ (Hildegard of Bingen)، الوئیز، کاترین سیه‌نا^۵ (Catherine of Siena)، و برژیت سوئدی^۶ (Birgitta of Sweden) را در زمینه‌های مختلف از الهیات و اخلاق تا کیهانشناسی معرفی می‌کند. جلد سوم کتاب به معرفی فلاسفه زن در دوران مدرن (۱۶۰۰-۱۹۰۰) اختصاص دارد و نظریات فلسفی بالغ بر سی فیلسوف زن را معرفی می‌کند

۱۴۸ ورود زنان فیلسوف از حاشیه به مرکز؛ تأملی بر راهبردهای زنانه‌نگر بازخوانی تاریخ فلسفه غرب

که از آن میان می‌توان به این افراد اشاره کرد: مارگارت کاوندیش، کریستینا (ملکه سوئد و شاگرد دکارت)، سور خوانا اینس د لا کروز^۱ (Sor Juana Inés de la Cruz)، دامریس کادورث ماسام^{۱۱} (Damaris Cudworth Masham)، ماری آستل، کاترین تروتر کاکبرن^{۱۲} (Catharine Trotter Cockburn) و ماری والسون کرافت. جلد چهارم کتاب به بررسی اندیشه‌های فیلسوفان معاصر اختصاص یافته که از ۱۹۰۰ میلادی تا امروز را دربرمی‌گیرد و معرفی جامعی از اندیشه‌های فیلسوفانی مانند لیدی ولبی ویکتوریا^{۱۳} (Lady Welby Victoria)، شارلوت پرکینز گیلمن^{۱۴}؛ لو سالومه (روانشناس و نویسنده روسی‌الاصل که مورد توجه و علاقه نیچه بود)؛ مری ویتون کالکینز^{۱۵} (Mary Whiton Calkins)، ادیت اشتاین^{۱۶} (Edith Stein)، آین رند^{۱۷} (Ayn Rand)، هانا آرنت، سیمون دوبوار و سیمون وی به دست می‌دهد.

تاریخ زنان فیلسوف، تفاوت چندان بارزی میان تفلسف فیلسوفان زن و مرد نشان نمی‌دهد. سرویراستار کتاب اذعان می‌کند تحقیقات او نشان داده این متفکران بیش از آنکه اندیشه‌ای مشابه یا مشترک با یکدیگر داشته باشند، به مردان زمانه خود و جریان‌ها و دغدغه‌های فکری آنان نزدیک هستند و به موضوعاتی مشابه با آنان می‌اندیشند (Witt, 1987, XXI). از پیش و پس از زمان انتشار این کتاب تا امروز کتاب‌های بسیاری درباره تاریخ اندیشه فیلسوفان زن نوشته شده است که افراد یا دوره‌های زمانی مشخصی را مدنظر قرار داده اند، اما تا زمان نگارش این مقاله به نظر می‌رسد مجموعه خانم ویت جامع‌ترین آنها البته تا پیش از دوران معاصر باشد.^{۱۸} آثار فیلسوفان زن نامداری که در دهه‌های اخیر نوشته و تفلسف کرده‌اند، مانند هم‌قطاران مردشان همچنان تازه و درحال به روز شدن است، در عین اینکه همچون گذشته مهجور و برکنار نیست.

۲.۲ زن‌بیزاری در تاریخ فلسفه

مسئله مهم دیگری که در نسبت جنسیت و تاریخ فلسفه چه از نوع غربی و چه از نوع شرقی اش ذهن را می‌خراشد، حجم نوشته‌های زن‌بیزارانه فلاسفه بزرگ مرد است. شاید هیچ جنبه‌ای از فلسفه در میان عموم مردم شناخته شده‌تر از گفتارهای زن‌بیزارانه (misogynistic) فلاسفه نبوده و هیچ زنی در تاریخ فلسفه مشهورتر از گزانتیپ همسر سقراط نباشد.^{۱۹} ارسطو زن را مرد ناقص و مرد را طبعاً بالاتر از زن می‌داند (ارسطو، ۱۳۵۸: ۱۲۵۹ب)؛ توماس آکوئینی مرد را آغاز و انجام زن و خلقت زن را پایین‌تر از مرد

می‌داند (SummaTheologica I, qu. 92)؛ غزالی دروغ گفتن به زنان را برای فریفتن آنان مجاز دانسته است^{۲۰} (غزالی، ۴۸۶: ۲/۱۳۷۱)؛ روسو می‌گوید زن به فرمان طبیعت برای مرد است و باید تابع او باشد و حتی بی‌عدالتی‌هایش را تاب آورد. زن بیش از مرد موظف است که عقیف باشد زیرا پیروی از عقاید مردم برای مرد قبح‌آمیز است و برای زن تخت^{۲۱} (روسو، ۳۳۳، ۱۳۹۳-۳۴۷)؛ کانت زنانی را که تلاش می‌کنند به علوم عقلی دست یابند با تعابیری آزار دهنده تحقیر می‌کند و معتقد است برای کامل شدن ماسک متفکرشان لابد ریش هم می‌گذارند (Kant, 2011, 2: 230). او اساساً استقلال زنان را به رسمیت نمی‌شناسد^{۲۲}؛ هگل می‌گوید زن‌ها قدرت فهم کلی ندارند (Hegel, 1873, 263)؛ نیچه می‌گوید برای مردان که کار و بار دشواری دارند لازم است با موجوداتی که دست‌ها و نگاه‌ها و حماقت‌های ظریف دارند بیامیزند تا سبک شوند^{۲۳} (نیچه، ۱۳۷۵، بند ۲۳۲)؛ شوپنهاور معتقد است ضعف قوه استدلال در زنان باعث می‌شود درکی از عدالت نداشته باشند و طبیعت این ضعف را با دادن هنر نیرنگ‌بازی به آنان جبران کرده است (Schopenhauer, 2016) و...

اینها تنها مثنی از خروارها گفتار زن‌ستیزانه در نوشته‌های فلاسفه بزرگ است که خوانندگان امروزی تاریخ فلسفه، خاصه زنان را، به درنگ و تحلیل واداشته. آیا این گفته‌ها صرفاً بازگویی اندیشه‌های عوامانه به زبان عالمانه توسط مردانی است که زندگی عاطفی موفق‌تری نداشته‌اند؟ آیا حقیقتی در عمق این نوشته‌ها وجود دارد؟ آیا سایر بخش‌های نظام فلسفی این متفکران هم از اندیشه‌های زن‌بیزارانه آنان متأثر شده است؟ متفکران زنی که در سال‌های اخیر با محوریت مفهوم جنسیت در فلسفه غور کرده‌اند، معتقدند نمی‌توان و نباید ساده از این زن‌بیزاری عبور کرد.

۳.۲ دوگانگی جنسیت یافته

بازپژوهی در متافیزیک، الهیات، معرفت‌شناسی، اخلاق و دیگر شاخه‌های فلسفه، آن زمان که از پشت عینک نقاد جنسیت انجام شده، فهم متفاوتی به همراه می‌آورد. به نظر می‌رسد جایگاه خداوند و نحوه ارتباط او با بشر، جایگاه «انسان» در عالم هستی، درک ما از حقیقت، داوری‌مان درباره سوژه شناسنده و فاعل اخلاقی و فهم‌مان از عمل اخلاقی با آنچه تاکنون رایج بوده، تفاوت خواهد داشت. کتاب‌های زیادی برای روشن شدن تفاوت این فاعل اخلاقی دیگر / سوژه شناسنده ناآشنا و دست‌آوردهای آن نوشته شده؛ اما از آنجا که

هدف این نوشتار بررسی مواجهه زنان فیلسوف با تاریخ فلسفه است، برای روشن شدن ادعا تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم.

فیلسوفان زنانه‌نگر معتقدند مفاهیم بنیادی در فلسفه غرب جنسیت‌مند و مذکرند. آنها نشان می‌دهند سنت فلسفه غربی بر پایه دوانگاری و تقابل بنا شده که یکسوی آن همواره بر دیگری تفوق داشته است. عقل در برابر عاطفه، واحد در برابر کثیر، خوب در برابر بد، ذهن در برابر بدن، طبیعت در برابر فرهنگ، فاعل در برابر منفعل، وضوح در برابر ابهام، صورت در برابر ماده، خود در برابر دیگری و در نهایت مرد در برابر زن. ژنویولوید اشاره می‌کند «زنانگی از همان مبادی اندیشه یونانی، پیوندی نمادین با چیزی داشت که تصور می‌رفت عقل پشت سر گذاشته است» (لوید، ۱۳۸۰، ص ۲۶). او در کتاب تاثیر گذارش **عقل مذکر** اثبات این ادعا را پی‌می‌گیرد که از بدو تولد فلسفه غربی «هرآنچه باید در راه پرورش عقلانیت زیننده فرهنگ به دور ریخت، پیوندی نمادین با زنانگی داشت» (همان، ۲۷). عبور از این ساختار دوگانه و «اخراج‌گر» در فلسفه غرب را می‌توان اصلی‌ترین رسالت فلاسفه زنانه‌نگری دانست که به بازخوانی تاریخ فلسفه دست زدند تا ارزش‌های غیرمردسالارانه‌ای تعریف کنند که مستلزم دوگانه‌های متضایف نظام حاکم نباشد (مبلغ، ۱۳۹۱، ۴۲).

به عنوان مثال مری دیلی در **فراتر از خدای پدر** ساختار الهیات مسیحی را به چالش می‌کشد و می‌گوید:

تصویر کتاب مقدس و تصویر کلی از خدا، تصویر پدر-شاهی است در عرش که بر مبنای اراده پنهان و ظاهراً دلبخواهی خویش، انسان را پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند. هزاران سال است که این تصویر در ذهن میلیون‌ها انسان نقش بسته است. تصویر نمادین خدای پدر، در همه جای ذهن بشر ریشه کرده و به کمک جوامع پدرسالار، تثبیت شده است. از سوی دیگر، این تصویر، با توجه و مناسب نمایاندن سرکوب زنان، خدمت فراوانی به جوامع پدرسالار کرده است. اگر خدا در عرش خود، همچون پدری است که بر اهل خویش فرمان می‌راند، آنگاه تفوق و استیلای مردان بر زنان در جامعه نیز امری است برخاسته از ذات اشیا و هماهنگ با سازمان الوهی جهان و کیهان (دیلی، ۱۳۹۵، ۱۳).

دیلی، که او را مادر الهیات فمینیستی هم نامیده‌اند، در فراروی از الگوی سنتی الهیات مسیحی تلاش می‌کند خدای پدر مسیحی را با خدای درون‌مانای نوینی جایگزین کند. خدایی ساکن همین جهان خاکی که در قالب مناسبات من-تو، فاعل-فاعل یا خود-خود

بیانید و تعلق دوسویه میان او و جهان طبیعی برقرار باشد. خدایی که دلیلی آن را هستی جاری می‌نامد و همه اعم از زن و مرد در پیشگاه او برابرند (تانگ، ۱۶۸، ۱۳۹۳-۱۶۹).

نمونه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد نظریه دیدگاه فمینیستی (feminist standpoint theory) در معرفت‌شناسی است. ساندر هاردینگ، از نظریه پردازان مهم این جریان در علم **چه کسی؟ شناخت چه کسی؟** به نقد مفهوم عینیت (objectivity) در فلسفه و فلسفه علم پرداخته و آن را عینیت ضعیفی می‌داند که با حذف اشخاص و روندها تلاش می‌کند هرچه خالص‌تر شود، حال آنکه حاصل آن چیزی جز عینیت سست و کم‌مایه (weak objectivity) نیست. هاردینگ با استدلال به نفع مزایای شناختی‌ای که گروه‌های حاشیه‌ای-از جمله زنان- برای تقویت عینیت دارند، از مفهومی به نام عینیت پرمایه و پرورده (strong objectivity) سخن می‌گوید. به نظر هاردینگ عینیت پرمایه و قوی «ارزش نهادن به چشم اندازه‌های دیگران و گذر از این اندیشه‌ها به سوی آن شرایط اجتماعی‌ست که آنها را ایجاد کرده... برای رسیدن به عینیت نیرومند نباید ارتباط میان سوژه و ابژه را انکار یا به نحوی یک‌سویه کنترل کنیم، که باید آن را به رسمیت شناخته و مورد مذاقه قرار دهیم» (Harding, 1991, 151-2). به نظر هاردینگ و دیگر نظریه‌پردازان «نظریه دیدگاه» آنچه شناخت ما را به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند، نه اعیان پیراسته که اعیان پرورده است.

در فلسفه اخلاق هم شاهد به چالش کشیده شدن ارزش‌های دوگانه فلسفه غربی هستیم. به عنوان مثال ویرجینیا هلد به اهمیت محیط عمومی (پولیس) نزد ارسطو و تمایز و تقابل آن با محیط خصوصی و خانه اشاره می‌کند. قلمرو عمومی به طور تاریخی قلمرو مردانه و قلمرو خصوصی قلمرویی ستاً زنانه باقی مانده است: جایی برای طبیعت و تکرار. هلد اشاره می‌کند این نگاه دوگانه نظریه پردازان اخلاقی را عمیقاً متأثر کرده است (Held, 1997, 94)؛ چنانکه در کتب اخلاقی فلاسفه بزرگ غرب و شرق می‌بینیم قلمرو عمومی می‌تواند به مبانی اخلاقیات مربوط باشد، ولی رفتار «طبیعی» زنان در قلمرو خانگی نمی‌تواند. در عین حال تقابل خود با دیگری و خودآیینی اخلاقی عقلانی نیز از دیگر مباحث فلسفه اخلاق است که در بازخوانی تاریخی آن با چالش جدی مواجه شده است و با پیشنهاد خودآیینی ارتباطی جایگزین شده است (Mackenzie and Stoljar, 2000). خودآیینی ارتباطی با خود آیینی عقلانی خودبسنده، اتمی و بدون گذشت سنت لیبرال متفاوت است. خودآیینی ارتباطی آدم‌ها را موجوداتی درخودفرو بسته و اتم‌های جدا از یکدیگر در نظر نمی‌گیرد، بلکه مدعی است آدمیان به لحاظ اجتماعی تن‌یافته هستند و

هویت خود را در بافتار روابط اجتماعی شکل می‌فهمند. طبیعی است که چنین نگاهی به «خود» درک ما از داوری اخلاقی را نیز دگرگون کرده و داوری‌های ما را نیز همچون شناخت‌هایمان موقعیت‌مند می‌داند. چنین نگاهی فهم پرمایه‌تری از فرد و روابط و بافتارش را جایگزین دیدگاهی می‌کند که آدم‌ها را سوای از شرایط و موقعیت‌هایشان با اصول کلی قضاوت می‌کند.

بازخوانی انتقادی دوانگاری‌های سنتی در تاریخ فلسفه غربی جریان گسترده و پرشاخ و برگ است که جای بیش پرداختن به آن در این نوشتار نیست. با این وصف به نظر می‌رسد نه فقط زنان در تاریخ فلسفه در شمار نیامده‌اند؛ دیگری بیزاری، وصف بخش عظیمی از تاریخ تفکر فلسفی در غرب نیز هست.

۳. اقسام بازخوانی‌های زنانه از تاریخ فلسفه غرب

حضور انبوه و فزاینده دانش‌آموختگان زن در علوم نظری و تجربی و به رسمیت شناخته شدن تاثیر جنسیت، نژاد، طبقه و قوم در محض‌ترین علوم، فلسفه را نیز متاثر کرده است. گرچه برخی فمینیست‌های رادیکال معتقدند فلسفه‌ای که زنان پیروند یکسره با آنچه نزد مردان بوده متفاوت خواهد بود- به همین دلیل هم برای تاریخ فلسفه و بازخوانی آن جایگاه ویژه‌ای قائل نیستند- اما در مقابل تعداد بسیار زیادی از متفکرانی که به فلسفه پانهاده‌اند تاریخ آن را در مقام گنجینه‌ای باارزش از تلاش‌ها و پیشرفتهای فکری بشر ستایش کرده و بازخوانی انتقادی آن را در دستور کار خود، به‌عنوان اسلاف این سنت فکری، قرار داده‌اند. روش‌های گوناگون این بازخوانی‌های انتقادی و فعالانه را با تسامح می‌توان به سه گروه کلان تقسیم کرد که البته در موارد بسیاری با یکدیگر همپوشانی پیدا می‌کنند و از یافته‌های هم بهره می‌برند. آن سه شیوه عبارتند از الف) بازخوانی و تحلیل تصویرپردازی‌ها، استعاره‌ها و بررسی نسبت آنها در نظام فکری فلاسفه؛ ب) بازخوانی ساختارشناسانه و روانکاوانه آثار فلاسفه ج) دوباره خوانی تاریخ فلسفه از چشم‌اندازی زنانه با استفاده از/ تاکید بر آن دسته از اندیشه‌های فلاسفه بزرگ که با اندیشه‌های فیلسوفان زن هماهنگ است. هر سه راهبرد با متون کلاسیک وارد گفت‌وگو می‌شوند اما در راهبرد اول تاکید بر استعاره‌ها و کاویدن عمق تاثیر و تاثر آنها از اندیشه‌ها/بر اندیشه‌هاست. راهبرد دوم فعالانه با فلاسفه و متون درگیر شده و تلاش می‌کند پس پشت اندیشه‌های آنها را بخواند و راهبرد سوم گرچه همدلانه به تاریخ اندیشه و هم دغدغه‌های زنانه نگاه می‌کند.

۱.۳ تحلیل و بازخوانی تصویرپردازی‌ها و استعاره‌ها

فیلسوفان معاصر که درباره استعاره‌ها تحقیق کرده‌اند نشان داده‌اند که استعاره‌ها صرفاً زینت زبان نیستند. استعاره یا تصویرپردازی صرفاً نوعی جایگزینی ساده و قابل بازگشت در زبان نیست. آنان که با روش تحلیل تمثیل‌ها، استعاره‌ها و تصویرپردازی‌ها به بررسی جنسیت در فلسفه پرداخته‌اند همین واقعیت را نشان داده‌اند که تمثیل‌ها و تصویرها صرفاً قابلیت‌هایی در زبان نیستند که برای ساده ساختن مفاهیم عمیق به کار روند و نمی‌توان و نباید از این قابلیت پیچیده زبانی و آثار آن در متن چشم‌پوشی کرد. دو تن از مشهورترین فلاسفه زنانه‌نگری که از این منظر به تاریخ فلسفه پرداخته‌اند ژنویو لوید (۱۹۴۱-)، در عالم انگلیسی زبان و میشل لودوف (۱۹۴۸-) در عالم فرانسه زبان هستند.

به جرأت می‌توان گفت مشهورترین کتابی که در این زمینه منتشر شده، کتاب *عقل مذکر؛ زنانگی و مردانگی در فلسفه غرب* (۱۹۸۴) نوشته فیلسوف استرالیایی خانم ژنویولوید است که به فارسی نیز برگردانده شده و تاحدی بر اندیشه متفکران زنانه‌نگر فارسی زبان هم موثر بوده است. لوید در این کتاب به بررسی پیوندهای میان مردانگی و عقل در فلسفه غربی می‌پردازد و بر این اساس تاریخ فلسفه را از افلاطون تا دوبوار بازخوانی می‌کند. به عقیده لوید:

آنچه در تاریخ اندیشه‌های فلسفی داریم، توالی مثنی نگرش زن‌ستیزانه سطحی نیست که امروزه بتوانیم آن را دور بریزیم و ساختارهای عمیق‌تر آرمان‌های عقلی خود را دست نخورده باقی بگذاریم... قضیه مردانه بودن عقل داغ‌تر از اینهاست. افکار و آرمانهای ما در خصوص زنانگی و مردانگی، در قالب ساختارهای سلطه-ساختارهای برتری و فروتری، هنجار و غیرهنجار، مثبت و منفی، اصلی و تکمیلی-شکل گرفته است. قول به تمایز میان مرد و زن، حکم یک اصل اخلاقی آشکارا توصیفی را برای رده بندی نداشته، بلکه وسیله‌ای بوده برای بیان ارزش‌های مان(لوید، ۱۳۸۰، ۱۴۷).

لوید در *عقل مذکر* بیان می‌کند اعتماد به عقلی که جنسیت را به رسمیت نمی‌شناسد چیزی جز خودفریبی نیست. به عنوان مثال وقتی افلاطون و ارسطو صورت و ماده را با مرد و زن قیاس می‌کنند و ویژگی‌هایی که برای هریک برمی‌شمرند، هم‌زمان تاثیر مشخص و غیرقابل انکاری بر تاریخ فلسفه و همینطور تاریخ جنسیت می‌گذارند. همینطور، آگوستین هنگام ترکیب اندیشه‌های یونانی با سنت مسیحی، با قدری جرح و تعدیل، همین ایده‌ها را به فلسفه مسیحی انتقال می‌دهد. فرانسیس بیکن، به عنوان یکی از پیشقراولان سنت تجربه

گرایی، با استعاره‌های جنسی - که معرفت را در انقیاد طبیعت می‌دانست - مفهوم عقل مذکر را به دوران مدرن وارد می‌کند. جدایی ذهن و بدن نزد دکارت و تحکیم جایگاه عقل در دوره روشنگری نیز پایگاه عقل مذکر را در تاریخ اندیشه استوارتر کرده است (لوید، ۱۳۸۰). لوید در عقل مذکر نگرشی را در سراسر سنت فلسفه غربی پی می‌گیرد که بر اساس آن زن و زنانگی همچون نیرویی مرموز و دارای قدرت باروری در پیوند با زمین و طبیعت قرار می‌گیرد و مردانگی در اشکال مختلف (عقل، صورت، پدر مقدس، علم) قصد تسلط و شکل دادن به آن را دارد. گرچه عقل مذکر همچنان مشهورترین اثر لوید است، اما او تا کنون کارهای ارزشمند بسیاری در زمینه بازخوانی تاریخ فلسفه انجام داده است. کارهای اخیر او کمتر زیر این چشم‌انداز و بیشتر با استفاده از راهبرد سوم سامان یافته‌اند عمدتاً بر اندیشه‌های اسپینوزا متمرکز هستند.^{۲۴}

آثار میشل لودوف، فیلسوف فرانسوی را هم می‌توان زیر همین راهبرد طبقه بندی کرد. او که خلاف اغلب متفکران زن فرانسوی علاقه‌ای به مباحث روانکاوی ندارد در آثار خود بر حذف عملی و نظری زنان از فلسفه متمرکز شده است. او تلاش می‌کند نشان دهد تصاویر و تمثیل‌هایی که علی‌الادعا صرفاً کارکردی آموزشی یا تفهیمی در استدلال فیلسوفان دارد چگونه در فرایند واقعی استدلال دخالت کرده‌اند. لودوف در *تصویرپردازی فلسفی* (The Philosophical Imaginary) پس از بررسی نقش زبان، استعاره و تصویرپردازی در آرای فلاسفه، به تحلیل ارتباط میان جنس و معرفت‌شناسی می‌پردازد. اینکه فلاسفه چگونه زن را درک کرده و درک مذکر خود از زن را به فلسفه وارد کرده‌اند. لودوف به تحلیل این مهم پرداخته که چگونه عناصر متنی که به نظر کاملاً بی‌ربط و حاشیه‌ای می‌آیند باعث شده‌اند مشکلات استدلال‌ها پنهان بمانند یا با چیزهای دیگری جایگزین شوند. لودوف در تحلیل خود از زبان‌آوری در متون فلسفی به نقاط ضعف و تناقض‌ها در استدلال توجه می‌کند (Le Dœuff, 1990). همچنین در کتاب *جنس معرفت* (The Sex of Knowing) برای یافتن خاستگاه زن‌ستیزی در آثار فلاسفه بزرگ تلاش کرده و در نهایت ادعا می‌کند ارتباط مفهومی میان مردانگی و عقلانیت بیش از اینکه با اندیشه مربوط باشد ریشه در تصورات سنتی عامه و نهادهای آموزشی دارد (Le Dœuff, 2003). لودوف اما زن‌ستیزی فلسفه را به هیچ ساختار روانشناختی یا روانکاوی ارتباط نمی‌دهد و معتقد است با تغییر اصول و خصلت‌های تفلسف می‌توان اندیشه فلسفی را اصلاح کرد (ماتیوز، ۱۳۷۸، ۲۹۰). به طور کلی تحلیل او از جنس‌گرایی در تاریخ فلسفه و قابل اصلاح بودن آن مثبت‌تر و خوشبینانه‌تر از سایرین است.

۲.۳ بازخوانی‌های روانکاوانه

جنبش روانکاوی با وارد کردن مفهوم «ناخودآگاه» به ساحت فکر و فلسفه از همان آغاز پیوندی پر تنش با مفاهیم مدرن ایجاد کرد. کشف این واقعیت که ذهن بُعد ناخودآگاهی دارد که در کنترل قوانین و نیروهای خویش است این باور را رواج داد که بسیاری از رفتارها و تجربه‌های انسان تابع رانه‌های غیرعقلانی و ناخودآگاه هستند و این‌گونه افق جدیدی به روی تحلیل‌گران متون و زبان‌شناسان گشوده شد. با اینکه زیگموند فروید، در مقام پدر جنبش روانکاوی، اندیشه‌هایی زن‌ستیزانه داشت، اما یافته‌های او درباره ناخودآگاه ابزارنظری نیرومند و کارآمدی در اختیار اندیشمندان زنانه نگر قرار داد که از آن برای تحلیل متون الهیاتی، ادبی و دینی استفاده کردند. در این رهیافت نیز استعاره‌ها منابع ارزشمندی برای کشف حقیقت متن به حساب می‌آیند.

خاستگاه و هم‌چنان مهم‌ترین پایگاه روانکاوی زنانه‌نگر فرانسه است و عجیب نیست اگر ببینیم فیلسوفان طراز اولی که به بازخوانی تاریخ فلسفه از منظری روانکاوانه پرداخته‌اند، فرانسوی باشند. فلاسفه مهمی که از منظری روانکاوانه به بازخوانی تاریخ فلسفه پرداخته‌اند، یعنی لوس ایریگاری (۱۹۳۰-)، سارا کافمن (۱۹۳۴-۱۹۹۴)، و سوزان بوردو (۱۹۴۷-) در فضای فکری و فلسفی فرانسه بالیده و رشد کرده و هر یک به شیوه‌ای متأثر از روانکاوی، تاریخ فلسفه را تحلیل و بررسی کرده‌اند.

لوس ایریگاری دانش‌آموخته فلسفه، روانشناسی و زبان‌شناسی است. زنانه‌نگری ایریگاری تحت تاثیر هر سه حوزه دانشی است که در آنها تخصص دارد. او عمیقاً متأثر از ژاک لکان روانپزشک و روانکاو فرانسوی است. به عقیده لکان روانکاوی در واقع رمزگشایی زبان مراجع توسط روانکاو است. ایریگاری هم پس از اشتغال به روانکاوی در کار با بیماران اسکیزوفرنی و مبتلایان به زوال عقل دریافت که زبان آنها را از پای درآورده است. آنان قادر نبودند برای خودشان هویت یا سوژکتیویته بسازند، زیرا زبان و فرهنگی که زبان آن را منعکس می‌کرد این امکان را به آنها نمی‌داد (ماتیوز، ۱۳۷۸، ۲۷۲).

ایریگاری معتقد است سوژه‌ای که فلسفه از آن سخن می‌گوید و ادعا می‌کند به لحاظ جنسیتی خنثی است، در حقیقت سوژه مذکر بوده. او در خوانش ساختارزدایانه از آثار فلاسفه بزرگ نشان می‌دهد که سوژه فلسفه همیشه مذکر است. سوژکتیویته کامل درمورد زنان انکار شده و آنان تا حد «ابژه نگاه خیره مردان» فروکاسته شده‌اند. او در دو کتاب مشهورش به نام‌های *اخلاق تفاوت جنسی* (*An Ethics of Sexual Difference*) و *اسپکولوم*

زن دیگر (*Speculum of the Other Woman*) مشخصاً و مستقیماً به تاریخ فلسفه پرداخته است. ایریگاری روان فیلسوفان بزرگ غرب را می‌کاود تا ترس‌ها و نگرانی‌های مردانه آنها را در پس استدلال‌های به ظاهر عقلانی و خشی نشان دهد. او گرچه بر زبان تمرکز دارد اما به دنبال جنبه‌های آشکار مردسالاری در متون فلسفی نیست بلکه بیشتر به جنبه‌های مغفول مانده و ناگفته زبان توجه می‌کند. در کتاب *اخلاق تفاوت جنسی*، که کتابی است به شکل محاوره، ایریگاری گفتگوهایی فرضی با افلاطون، ارسطو، دکارت، اسپینوزا، مرلوپونتی و لویناس ترتیب داده و به نحوی اقدام به نقد، تحلیل و بازپروری اندیشه‌های فلسفی آنها- با لحاظ ارزش‌های زنانه‌نگر در حوزه اخلاق و ارتباط میان دو جنس- می‌کند. او در این کتاب بر مفاهیمی چون سوژگی مستقل دو جنس، تن‌یافتگی آنها، تفاوت‌های ساده نشدنی و تقلیل ناپذیر میان دو جنس و لزوم تغییر نگاه ما به سوژگی‌تئویته تاکید می‌کند (Irigaray, 1983). همچنین در *اسپکولوم زن دیگر*، با استفاده از ساختارزادایی و روانکاوی، مردسالاری موجود در تاریخ فلسفه از افلاطون تا هگل و همچنین روانکاوی فرویدی را نقد می‌کند و نشان می‌دهد چگونه سوژه یا سوژگی‌تئویته در تاریخ اندیشه غربی همیشه مختص مرد بوده است. به باور او صحبت از تفاوت جنسی بی‌معناست چرا که هر دو جنس به طور مساوی از سوژه‌گی بهرمنند نیستند.

یکی از مشهورترین قسمت‌های این کتاب بخش پایانی آن با عنوان «هیستیری افلاطون» است که در آن ایریگاری از تمثیل غار افلاطون خوانشی روانکاوانه به دست می‌دهد. او مفصل و مبسوط این تمثیل را شرح داده و غار را نمادی از رحم مادر می‌داند که معرفت با خروج از آن، نفی این‌همانی با مادر و یکی شدن با پدر به دست می‌آید. اینگونه مادر با طبیعت و نیروهای مانع دستیابی به خیر یکسو قرار گرفته و پدر با حقیقت و عقلانیت پیوند می‌خورد (Irigaray, 1985, 243-365). به عقیده ایریگاری ورود زنانگی به فلسفه به این معنا است که همه‌آنهايي که در این سو و آن سوی مرزهای فلسفه مانده‌اند در شمار آیند. مفهوم زنانگی خارج از تاریخ فلسفه قرار گرفته، زیرا بازنمایی زنان از فلسفه استثنا شده است. راهبرد ایریگاری برای خواندن متون تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که چگونه تناقض‌های مستتر در عبارات به استمرار پیش‌فرض‌های اِحلیل‌مدار (Phallogocentrism) متن کمک می‌کند (Schott, 2003, 43).

فیلسوف زنانه‌نگر برجسته دیگری که تاریخ فلسفه را از منظری روانکاوانه بررسی کرده است سوزان بوردو است. مهمترین اثر او در این زمینه گریز به عینیت: *مقالاتی درباره*

دکارت‌گرایی و فرهنگ (*The Flight to Objectivity: Essays on Cartesianism and Culture*) نام دارد. او در این کتاب بازخوانی جدیدی از تاملات دکارتی ارائه می‌دهد که متأثر از تاریخ، روانکاوی و زنانه‌نگری است. به نظر او مسائل به ظاهر استوار و انتزاعی فلسفی همگی محصول شرایط فرهنگی هستند. به باور بورردو جهان قرون وسطی مادرگونه بود و این وجه مادرگون ریشه در اسطوره‌های یونانی و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو داشت. در قرون وسطی زنانگی به عنوان نماد باروری از قدرت برخوردار بود، اما دگرگونی‌های علمی و فکری قرون شانزده و هفدهم این وضعیت را برهم زد و با جدایی قاطع دکارتی میان ذهن و بدن تثبیت شد. او معتقد است بازنگری دکارتی در جهان به مثابه یک ماشین با نوعی مونث‌گزینی هم‌بسته بود. در واقع قتل فلسفی زمین مونث برای تسلط بر تولیدمثل و رام کردن عالم مونث روی داد که "غیری" اسرارآمیز و مهارناپذیر به نظر می‌آمد (بورردو، ۱۳۸۱، ۶۶۸-۶۸۴). خوانش روانکاوانه و فرهنگی بورردو از تاریخ فلسفه ادعاهای لوید مبنی بر تاریخ اندیشه‌ای سراسر مذکر را تایید نمی‌کند و مذکر سازی و مونث‌گزینی اندیشه را محصول تحولات علمی، فرهنگی و فکری دوران مدرن می‌داند. به نظر بورردو جهان قرون وسطی کرانه‌مند و کانونمند بود، اما در دوران جدید جهان تبدیل به مکانی ناامن، کانون زدوده و سردرگم شده است.

سارا کافمن فیلسوف زنانه‌نگر دیگر است که در بحث از بازخوانی‌های زنان از تاریخ فلسفه نمی‌توان او را نادیده گرفت. آثار کافمن نوع جدیدی از خوانش متون و متفکران را معرفی می‌کند که متأثر از فلسفه، ادبیات و روانکاویست. او در عمر کوتاهش سی کتاب و تعداد زیادی مقاله تالیف کرد که از امپدکلوس و روسو تا شکسپیر و دیدرو را در بر می‌گرفت، ولی علاقه اصلی او به نیچه و فروید در مجموعه آثارش هویداست. کافمن شاگرد دلوز و دریدا بود و از هر دو به شدت تأثیر پذیرفت. او در خوانشی که از نیچه، فروید، آگوست کنت، کانت و روسو ارائه می‌دهد از روشی استفاده می‌کند که مخلوطی از ساختارزدایی و روانکاوی است. تمرکز او بر تمایز میان آن چیز است که متن ادعای انجام دانش را دارد و آنچه حقیقتاً انجام می‌دهد. کافمن توجه ما را به نیت‌های ناخودآگاه نویسنده جلب می‌کند. در واقع انگیزه‌های پنهان نویسنده در متن برای او جالب توجه است. کتاب *نیچه و استعاره* یکی از مشهورترین و درخشان‌ترین آثار است که او با روش خاص خود تالیف کرده و در آن به بررسی جایگاه استعاره (به معنای وسیع آن) در اندیشه پرداخته (کافمن، ۱۳۸۵) و از منظری منحصر به فرد خوانش نویی از آثار او به دست داده است.

روش کافمن به طور کلی مایه‌هایی از زنانه‌نگری در خود دارد اما در مورد زن و زنانگی در فلسفه نیز آثاری از خود به جای گذاشته که مشهورترین آنها کتاب *معمای زن: زن در آثار فروید* (*The Enigma of Woman: Woman in Freud's Writings*) است. در این کتاب کافمن از خود فروید برای بازخوانی فروید و اندیشه‌های او درباره زنان کمک می‌گیرد و یکی از کامل‌ترین و خواندنی‌ترین بازخوانی‌های موجود از زن و زنانگی در اندیشه فروید را پدید می‌آورد. او بر این باور است که هر متن حرف‌هایی بسیار بیشتر از آنچه در آن نوشته شده برای گفتن دارد و فروید و گفته‌های او علیه زنان را باید در فراز و فرودهای فکری و فیزیکی او فهمید و تفسیر کرد. در عین حال، کافمن معتقد است معمای زن در اندیشه فروید پارادیمی برای تمام معماهای موجود در اندیشه او فراهم آورده است (Kofman, 1985). استفاده همزمان از استعاره‌ها، روانکاوی، ساختارزدایی و زنانه‌نگری برای فهم متن توانایی‌های تحسین برانگیزی برای دیدن زوایای تاریک اندیشه‌های متفکران به کافمن می‌دهد که هم برای اصحاب فلسفه و هم برای زنانه‌نگرها جذاب است.

۳.۳ تاریخ فلسفه چنان تاریخ اندیشه

گروه سوم از فلاسفه زنانه‌نگر که به بازخوانی تاریخ فلسفه پرداخته‌اند، فیلسوفانی هستند که مانند سایر فیلسوفان سابقه دغدغه‌های خود را در تاریخ فلسفه می‌جویند و بررسی می‌کنند. وجه زنانه‌نگر اندیشه این متفکران در دغدغه‌های آنها و مواجهه فعالانه‌شان با متون کلاسیک است که آنان را از سایر زنان و مردان فیلسوف متمایز می‌کند. مفاهیم و دغدغه‌هایی که سنتاً با زنانگی پیوند یافته و اغلب در حاشیه تاریخ فلسفه جامانده‌اند؛ توجه به ارزش و اهمیت تکثر و به رسمیت شناختن همه دیگری‌هایی که معرفتشان بی‌ارزش تلقی شده، توجه به عواطف انسان‌ها و ارزش آن در داورهای اخلاقی، عمق و وسعت بخشیدن به درک ما از عدالت، ارتباط، پیوستگی، طبیعت، تکثر و... طرفه اینکه در این رهیافت فلاسفه بزرگی چون ارسطو و نیچه، که از مشاهیر فیلسوفان زن ستیزند مورد توجه و تحسین واقع می‌شوند. دو تن از شناخته شده‌ترین این فلاسفه، علاوه بر لوید که پیشتر اشاره شد، مارتا نوسبام و آنت بایر هستند.

نوسبام (۱۹۴۷-) از نوارسطویان مشهور و متخصص فلسفه در دوره یونان و روم باستان است. نوسبام در آثار متعدد خود تلاش می‌کند از چشم‌اندازی زنانه‌نگر و با درشمار آوردن مفاهیمی که به طور سنتی مورد توجه زنان بوده است، نگاهی دوباره به متون

کلاسیک فلسفه داشته باشد. به عنوان مثال با بازخوانی اندیشه‌های ارسطو در حوزه اخلاق و مقایسه او با سایر متفکران زمان خود، از جمله افلاطون و رواقیان نشان می‌دهد ارسطو خلاف دیگران به وجود عواطف و احساسات در فلسفه اهمیت می‌داده و اساساً انسان را زمینی‌تر از متفکرانی چون افلاطون یا رواقیان می‌دیده است. درحالی‌که افلاطون فرمان به کنترل سرکوبگرانه عواطف می‌داد و رواقیان معتقد بودند عواطف نه تعدیل که باید ریشه کن شوند، ارسطو بر این باور بود که عواطف صرفاً امواج کور انفعالات نیستند، بلکه خلاف امیالی مانند تشنگی و گرسنگی، واجد عنصر شناختی مهم هستند: عواطف شیوه‌های تفسیر جهان را درخوددارند. (Nussbaum, 1987, 140) یا در بازتفسیر مشهورش از رساله مهمانی افلاطون، تفسیر آلکیبیادس از عشق (که متوجه زیبایی مادی است) را مهم‌تر از تفسیر پلکانی دیوتیما می‌داند که عشق واقعی را هرچه دورتر از عالم ماده و متعلق به عالم مثل معرفی می‌کند (نوسبام، ۱۳۹۰، ۲۵-۱۴۸). او که در حوزه اندیشه سیاسی هم فعال است از مدافعان احیای اندیشه‌های لیبرال در سنت فمینیستی است. نوسبام معتقد است هم لیبرالیسم و هم سنت زنانه‌نگر باید بکوشند با بازنگری در مفاهیم اساسی‌ای نظیر عدالت و جنسیت به فهمی مشترک دست یابند.

فیلسوف دیگری که تاریخ فلسفه را برای یافتن مفاهیم مورد توجه زنان کاویده آنت بایر است. بایر هیوم‌شناسی برجسته است که با تمرکز بر اندیشه‌های اخلاقی هیوم و توجه او به عواطف نظریات اخلاقی خود را بسط داده. دیوید هیوم از نادر فیلسوفانی بود که با دید مثبت به عواطف نگرین است و از آن بالاتر صراحتاً «عقل را برده احساسات» دانست (Hume, 1896, book 2, section 3). پس از او، کانت که ادعا می‌کرد بیداری از خواب جزمیتش را مدیون هیوم است در برابر هر تلاشی که عواطف را در حیطه اخلاق موثر بشمارد مقاومت کرد و بر وجود احکام کلی و ضروری عقلی برای اخلاق تاکید کرد. درخشش اندیشه‌های کانت تا حدود زیادی منجر به در حاشیه ماندن اندیشه‌های هیوم شد تا اینکه در دهه‌های اخیر، با توجه دوباره به احساسات نزد فلاسفه‌ای چون بایر لزوم بازخوانی آرای متفکرانی چون او و آدام اسمیت بیش از پیش احساس شد.

از بهترین آثار بایر که نحوه مواجهه او با تاریخ فلسفه را نشان می‌دهد یکی کتاب پیشرفت احساسات: تاملاتی درباره رساله هیوم (*A Progress of Sentiments: reflections on Hume's Treatise*) است که با بررسی رساله^{۲۵} هیوم، او را فیلسوفی متعلق به دیروز و امروز می‌داند و توجه او به طبیعت بشر (به جای توجه به خدا و جهان) را سررشته تاملاتی نظیر

آنچه نزد داروین، ویلیام جیمز و فروید شاهد بودیم می‌بیند. دیگری کتاب *تعصبات اخلاقی: مقالاتی درباره فلسفه اخلاق (Moral Prejudices: Essays on Ethics)* است که دست‌چینی از بهترین مقالات او درباره فلسفه اخلاق، زنانه‌نگری فلسفی و لزوم بازاندیشی و بازپروری ارزش‌های اخلاقی است. بایر که هم در فلسفه اخلاق و هم در فلسفه ذهن تبحر دارد با سخن گفتن از «اخلاق مبتنی بر اعتماد» تلاش می‌کند شکافی که به باور او میان رهیافت زنانه مراقبت محور و رهیافت مردانه عدالت محور به اخلاق هست را پر کند. به باور او اعتماد مفهومی است که زیر چتر آن تکثرهای عقل و احساس می‌توانند به نحوی یکسان مورد توجه واقع شوند (Baier, 1994, 95-103). توجه بایر به اهمیت عواطف، همدلی و مراقبت گرچه در جریان نظریه اخلاقی مراقبت بررسی می‌شود ولی چنانکه خود او نیز در آثارش به آن معترف است نه موضوعی نو که برگرفته از اندیشه‌های فیلسوفان بزرگی چون هیوم و آدام اسمیت است.

مشابه چنین مواجهه‌های فعالی با تاریخ فلسفه را همچنین می‌توان نزد فلاسفه زنانه‌نگر با مکاتب مختلف فکری و فلسفی معاصر اعم از مارکسیست، اگزیستانسیالیست و پراگماتیست ردیابی کرد که همگی جزئیانه‌پویا و در حال رشد هستند. این متفکران مواجهه مثبت، بازخوانی انتقادی، افزودن دیدگاه‌ها و چشم اندازهای زنانه به بدنه دغدغه‌های مکاتب فلسفی، که در آن می‌اندیشند، را در دستور کار خود قرار داده اند و گرچه در میان متفکران زنانه‌نگر منتقدان جدی‌ای هم دارند^{۳۶} اما همزمان هم به جامعیت فلسفه و هم به در شمار آمدن مفاهیم، دغدغه‌ها، جهان بینی‌ها و ارزش‌های زنان کمک کرده و می‌کنند.

۴. نتیجه‌گیری

اینکه فلاسفه بزرگ در طول تاریخ فلسفه همگی مرد بوده‌اند و زنان از ابتدا به بهانه نقصان عقل (مهمترین ارزش فلسفه غربی) طرد، حذف و تحقیر شده‌اند نه در طول تاریخ و نه امروز مانعی برای ورود زنان به فلسفه و فلسفه‌ورزی نبوده است. در طول تاریخ ساحت فلسفه هرگز از وجود زنان خالی نبوده و، هرچند در حاشیه، جان‌های علاقمند به تفکر را در خود پذیرفته است. با این حال حضور منفعل، درحاشیه، اندک‌شمار و نخبه‌گرایانه این زنان باعث شده ارزش، مفاهیم و تجربیات زنان، در مقام «غیر»، منفی ارزیابی شده یا به طور کلی نفی شود. در دنیای معاصر با از میان رفتن تبعیض‌های نژادی و جنسی و طبقاتی و

امکان دسترسی گسترده به منابع شناخت و معرفت امکان ورود بدون شرم به فلسفه فراهم آمد^{۲۷} و پس از چندی تولیدات ثمربخش و پرشمارشان مهر ابطال بر عبارات زن ستیزانه فلاسفه بزرگی زد که زنان را کم/بی بهره از عقل و قوه داوری و درک کلیات می‌دانستند. با این حال صرف به رسمیت شناخته شدن باعث توقف زنان نشد، آنها خواستار درشمار آوردن ایده‌ها و اندیشه‌های خود بودند که در تاریخ بلند فلسفه گاه در حاشیه مانده بود و گاه دیده نشده بود. پس آنان شروع به اندیشیدن درباره زندگی‌ها و ارزش‌های زنانه کردند و آنچه را امروز فلسفه‌های زنانه نگر می‌دانیم به وجود آوردند.

اندیشیدن درباره تاریخ اندیشه یکی از مهمترین طرح‌های فلسفه‌های زنانه نگر بود که از مسیرهای مختلفی مانند بازنویسی تاریخ، بازاندیشی درباره مفاهیم فلسفه و بازاندیشی درباره تاریخ فلسفه دنبال شد. چنانکه گفتیم این بازاندیشی روش‌های مختلفی به خود گرفت که گرچه نمی‌توان آنها را یکسره جدا از هم دانست و در موارد بسیار همپوشانی دارند، اما وجوه ممیزی هم دارند که برای ما امکان نوعی طبقه بندی فراهم می‌آورند. بازخوانی استعاره‌ها و تاثیر آنها، بازخوانی روانکاوانه و در نهایت بازخوانی همدلانه تاریخ فلسفه از جمله این روش‌هاست. مجموعه کتاب‌های «بازخوانی بزرگان» (Re-Reading the Canons) برای اغلب فیلسوفان بزرگ منتشر شده است که مرجع ارزشمندی برای مطالعه زنانه‌نگر فیلسوفان بزرگ و نحوه بررسی افکار آن است.^{۲۸}

اما جریان اندیشه جغرافیای خاصی نمی‌شناسد و محدود و منحصر به یک ملت یا قوم خاصی نیست. به همین دلیل هم هست که تشابهات آن بیشتر از تفاوت‌هایش است. تاریخ اندیشه خود ما نیز سرگذشت مشابهی دارد. ما نیز تاریخ مذکری داریم. عبارات زن ستیزانه فراوانی در میان آثار فقها، اندرزنامه نویسان، متفکران و فلاسفه ما نیز هست و همچنین در مفهوم پردازی‌ها، تصویرپردازی‌ها و استعاره‌های آنان نیز به وفور یافت می‌شود. زنان عمدتاً نمادی از عالم صغیر، طبیعت مادی و شهوات دنیایی‌اند که رهرو معنویت و سعادت حقیقی باید آنان را قربانی کند/از ایشان درگذرد.^{۲۹}

با این حال، بیشتر کارهایی که تا کنون در بازنویسی، بازخوانی و بازاندیشی درباره میراث فکری ما و به طور کلی جهان اسلام انجام شده عبارت بوده از بازتاکید بر اندیشه‌های عارفان زن‌ستا^{۳۰} خوانش هرمنوتیکی زنانه‌نگر^{۳۱} از متن مقدس یا بازنویسی تاریخ زنان، گردآوری اطلاعات و مستندکردن تذکره‌های آنان و یا بررسی عبارات، کنایه‌ها و اندیشه‌های زن ستیزانه در تاریخ تفکر. مثلاً فاطمه مرنیسی ملکه‌های فراموش شده را

می‌نویسد که در آن به بازنویسی سرگذشت زمامداران زن در تاریخ اسلام می‌پردازد^{۳۲}؛ فریده شهید در *نیاکان ما* تاریخ مبارزات و مطالبات زنان مسلمان از قرون هفت و هشت هجری تا امروز را روایت می‌کند^{۳۳}؛ روح انگیز کراچی تاریخ شعر زنان از آغاز تا قرن هشتم را می‌نویسد^{۳۴}؛ ماگه رحمانی در *پرده نشینان* سخنگوی تاریخ زنان شاعر را بازمی‌گوید^{۳۵}؛ بنفشه حجازی تاریخ و وضعیت زنان ایرانی در ادوار مختلف تاریخ ایران را بررسی می‌کند^{۳۶} و مانند اینها. جمع آوری اطلاعات و بازنویسی تاریخ زنان گرچه ضرورتی انکار ناپذیر است اما به نظر می‌رسد با فربه شدن بدنه زنان تحصیلکرده ما در رشته‌های علوم انسانی باید قدم‌های بلندتری در این زمینه برداشت.

صرف گردآوری اطلاعات از خاموشان تاریخ گرچه مفید و ضروریست و افق‌های جدیدی به روی ما می‌گشاید اما کافی نیست. ما نیازمند بررسی‌های نظری‌تر و جدی‌تری هستیم که نه فقط تاریخ نانوشته زنان را نوشته و به بدنه تاریخ مذکر بیفزاید که فهم عمیق‌تری هم فراهم آورد. به نظر می‌رسد مطالعه و مذاقه درباره روش‌ها و راهبردهایی که خواهران ما در غرب از آنها برای بازخوانی میراث فکری خود استفاده کرده‌اند می‌تواند افق‌های جدیدی را پیش روی محققان و پژوهشگران ایرانی باز کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبارت بانو که هم در کتاب دوپیزان (*The Book of the City of Ladies* / *Le Livre de la Cité des Dames*) و هم در کتاب آستل یعنی *توصیه‌های جدی به بانوان* (*A serious proposal to the ladies*) به چشم می‌خورد نشانه‌ی درجه طبقاتی و نخبگرا بودن این اندیشه‌هاست که بعدها انتقادات زیادی به آن شد.

۲. کتاب *شهر بانوان* با دو ترجمه از خانم‌ها مرضیه خسروی و نوشین شاهنده به فارسی برگردانده شده است. ماجرای کتاب از آنجا آغاز می‌شود که کریستین از خواندن کتابی در نکوهش زنان غمگین شده و به حال خود تاسف می‌خورد. در همین زمان سه الهه یا بانو بر او ظاهر می‌شوند؛ الهه خرد، الهه صداقت و الهه عدالت. الهه خرد کریستین را تسلا میدهد و او را برای ساختن شهر بانوان برمی‌گزیند. آنها با روایت سرگذشت‌های زنان (بانوان) بزرگ به کریستین نشان می‌دهند که این حرف‌ها همگی بی پایه و اساس بوده و از سر نادانی و یا غرض ورزی زده شده است. این کتاب یکی از نخستین تلاش‌های زنان برای ساختن تاریخی از آن خود با محوریت خرد، عدالت و صداقت (مفاهیم محوری در فلسفه، سیاست و اخلاق) است.

۳. بسیاری از زنان فیلسوف اهمیت و ارزش خاصی برای جنسیت و تاثیر آن در نحوه اندیشه قائل نبوده‌اند که از آن جمله می‌توان به هانا آرنت، لیندا زابزسکی اشاره کرد.
۴. مگر در موارد استثنایی مانند دیوتیما در رساله **مهمانی** افلاطون.
۵. آسپاسیا در ۴۵۰ وارد آتن شد. مدرسه‌ای در این شهر تاسیس کرد و به تعلیم زنان پرداخت و ایشان را به شرکت هرچه بیشتر در امور اجتماعی ترغیب می‌کرد. مردان مشهوری چون سقراط پریکلس نیز در مدرسه او حاضر می‌شدند. او پس از جدایی پریکلس از همسرش با او زندگی می‌کرد و نقش مهمی در اداره امور داشت.
۶. داستان‌نویس، شاعر و ندیمه دربار امپراتوری ژاپن بود که در سال ۹۷۸ میلادی و در شهر کیوتو به دنیا آمد و در همان شهر در ۱۰۱۴ میلادی درگذشت. از شیکیبو نوشته‌ای با نام افسانه گنجی به جا مانده که مهم‌ترین نوشته ادبیات ژاپنی محسوب می‌شود و برخی آن را قدیمی‌ترین رمان کامل جهان می‌دانند.
۷. به نام‌های حضرت هیلگارد یا حکیمه رودخانه راین نیز شناخته می‌شود. او نویسنده، آهنگساز، فیلسوف، تارک دنیا در کلیسای بندیکین آلمان، نقاش و علامه علوم بود. هیلگارد بینگنی با نگاهی باریک بین به دیدگاه‌های مسلط فلسفی و کلامی زمانه خویش می‌تاخت. در دورانی که او می‌زیست کلیسا چنین القاء می‌کرد که زنان به اتکاء نیروی خویش توانائی درک مسائل فلسفی را ندارند. هیلدگارد این اندیشه را به چالش می‌کشید.
۸. نویسنده، قدیس و فیلسوف متاله ایتالیایی
۹. عارف و قدیس سوئدی و بنیان‌گذار فرقه راهبان و راهبه‌های برژیتی.
۱۰. راهبه، دانش‌پژوه خودساخته اهل اسپانیای نو، شاعر و نویسنده مکتب باروک. او در مکزیک که آن زمان مستعمره اسپانیا بود می‌زیست. او را پیشرو ادبیات مکزیکی می‌دانند و امروزه یکی از برجسته‌ترین چهره‌های عصر طلایی فرهنگ اسپانیایی تلقی می‌شود.
۱۱. متاله انگلیسی که حامی حقوق زنان و از پیشروان جنبش برابریخواه زنان شناخته می‌شود و دوستی طولانی مدتی با جان لاک داشته است.
۱۲. فیلسوف، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس اسکاتلندی‌الاصل
۱۳. فیلسوف زبان، موسیقیدان و نقاش خودآموخته انگلیسی
۱۴. از گیلمن دو داستان مشهور زنستان (آرمانشهر زنانه) و کاغذ دیواری زرد به فارسی برگردانده شده است.
۱۵. فیلسوف و روانشناس آمریکایی و نخستین رئیس زن انجمن روانشناسی و انجمن فلسفه آمریکا.

۱۶۴ ورود زنان فیلسوف از حاشیه به مرکز؛ تأملی بر راهبردهای زنانه‌نگر بازخوانی تاریخ فلسفه غرب

۱۶. فیلسوف کاتولیک و راهبه آلمانی. او در یک خانواده یهودی به دنیا آمد و برای فرار از دست نازی‌ها از آلمان به هلند رفت. او در سال ۱۹۴۲ دستگیر و به اردوگاه آشویتس فرستاده شد که آنجا در اتاق گاز درگذشت. پاپ ژان پل دوم در سال ۱۹۹۸ او را جزو قدیسان اعلام کرد. اشتاین در سال ۱۹۱۶ با نگارش رساله‌ای تحت عنوان «درباره مسئله همدلی» به راهنمایی ادموند هوسرل از دانشگاه گوتینگن دکترا گرفت و مدتی نیز با مارتین هایدگر همکاری داشت.

۱۷. رمان‌نویس، فیلسوف، نمایشنامه‌نویس و فیلمنامه‌نویس روسی - آمریکایی.

۱۸. مثلاً بنگرید به:

Atherton, Margaret, 1994. *Women Philosophers of the Early Modern Period*, Indianapolis: Hackett Publishing Co,

Poulain de la Barre, François, 2002. *Three Cartesian Feminist Treatises*, eds. and trans. Marcelle Maistre Welch and Vivien Bosley, Chicago: University of Chicago Press

Therese B. Dykeman, 1993, *American Women Philosophers: 1650-1930 : Six Exemplary Thinkers*, Edwin Mellen Pr.

زنان فیلسوف در یونان و رم باستان، نوشته رزین پی‌یترا، ترجمه عباس باقری، نشر و پژوهش فروزان.

۱۹. عجیب نیست اگر بعد از ساعت تعطیلی مدرسه در گفتگوی پسران نوجوان دبیرستانی بشنویم: «به سراغ زنان می‌روی؟ تازیانه را فراموش نکن!»

۲۰. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: «نقدی بر جایگاه زن در اندیشه غزالی»، نوشته فروغ رحیم پور، *پژوهش نامه زنان*، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۵، صص ۷۱ - ۱۰۰.

۲۱. روسو توضیح می‌دهد عقاید عوامانه گرچه بندی برپای مردان است و نباید به آن اهمیت دهند، ولی مهم جلوه دادن عقاید مردم درباره زنان باعث می‌شود آنان از ترس بدنامی و رسوایی خطا نکنند.

۲۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: «زن در فلسفه کانت» نوشته حسین فراهانی، *معرفت* ۱۳۸۰، شماره ۴۲، صص ۲۳-۳۰.

۲۳. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: نوشین شاهنده (۱۳۸۲)، *زن در تفکر نیچه*، انتشارات قصیده‌سرا.

۲۴. آثار لوید درباره اسپینوزا:

Part of nature: self-knowledge in Spinoza's Ethics, Cornell University Press, 1994;
Routledge philosophy guidebook to Spinoza and the ethics, Routledge, 1996; Collective imaginings: Spinoza, past and present. Routledge, 1999.

لوید همچنین کتابی با نام **فمینیسم و تاریخ فلسفه** دارد که در آن مجموعه مقالاتی از بازنگری‌های فلاسفه زنانه نگر بر تاریخ فلسفه را در چهار دوره باستان، قرن هفدهم، قرن هجدهم و قرن نوزدهم گردآوری کرده است.

۲۵. کتاب هیوم با عنوان *رساله‌ای درباره طبیعت بشر* (A Treatise of Human Nature)

۲۶. کسانی مانند سیتیا فریلند که معتقدند زنان نه می‌توانند و نه باید بخواهند تاریخ فلسفه را از آن خود کنند که اگر چنین کنند در فعالیتی بالقوه سرکوبگر همدست شده‌اند که منشا بسیاری از مظلومیست که زن امروز با آن دست و پنجه نرم می‌کند. (Freeland, 2000)

۲۷. دختر توماس مور، فیلسوف و حقوقدان عصر با اینکه به دانش و توانایی‌های دخترش مارگارت (۱۵۰۵-۱۵۴۴) مباحثات می‌کرد به او توصیه می‌کند: «قانع به سود و خشنودی وجدان خویش باش، در تواضع بکوش و در پی ستایش و تمجید جمع مباش و اگر هم با آن مواجه شدی بیش از حد به آن بها نده، بلکه به دلیل عشق بزرگتری که به ما داری، ما-من و شوهرت- را برای خواندن نوشته‌هایت کافی بدان» و مارگارت تا پایان عمر هیچ یک از نوشته‌های خود را منتشر نمی‌کند. (لگیت، ۱۳۹۱، ۹۶)

۲۸. این مجموعه‌ها تا کنون درباره بیشتر فلاسفه طراز اول از یونان باستان تا امروز منتشر شده است که به عنوان نمونه می‌توانید بنگرید به:

Feminist Interpretations of **Plato** (1994), Nancy Tuana (ed); Feminist Interpretations of **Aristotle** (2010), Cynthia A. Freeland(ed); Feminist Interpretations of **Augustine** (2007), Judith Chelius Stark(ed); Feminist Interpretations of **Benedict Spinoza** (2009) Moira Gatens(ed); Feminist Interpretations of **Niccolò Machiavelli** (2004) Maria J. Falco(Ed); Feminist Interpretations of **Friedrich Nietzsche** (1998), Kelly Oliver and Marilyn Pearsall(eds); Feminist Interpretations of **G. W. F. Hegel** (1995) Patricia Jagentowicz Mills; Feminist Interpretations of Immanuel **Kant**, Robin May Schott(ed); Feminist Interpretations of **Martin Heidegger** (2001), Nancy J. Holland, Patricia Huntington(eds); Feminist Interpretations of **Derrida** (1997), Nancy Holland(ed).

۲۹. به عنوان مثال شیخ شهاب سهرودی در داستان *آواز پرچبرئیل* آغاز راه سالک را این‌گونه روایت می‌کند: «در روزگاری که من از حجره زنان نفوذ کردم و از بعضی قید و حجر اطفال خلاص یافتم، یک شبی... قصد مردان سرای کردم و آن شب تا مطلع فجر در آنجا طواف می‌کردم. بعد از آن هوس دخول خانقاه پدرم سانح گشت...» (سهرودی، ۱۳۸۸، ۲۰۹/۳-۲۱۰) در این رساله حجره زنان را عالم طبیعت و ماده و سرای مردان را عالم علوی و جهان فرشتگان دانسته‌اند (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ۳۱۰-۳۱۱).

۱۶۶ ورود زنان فیلسوف از حاشیه به مرکز؛ تأملی بر راهبردهای زنانه‌نگر بازخوانی تاریخ فلسفه غرب

۳۰. به عنوان مثال زنوارگی در اندیشه ابن عربی، نزهه براصه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، گام نو، ۱۳۹۶.
۳۱. به عنوان مثال کتاب *زن و قرآن*، آمنه ودود، ترجمه اعظم پویا، انتشارات حکمت، ۱۳۹۱.
۳۲. *ملکه‌های فراموش شده در سرزمین‌های خلافت اسلامی*، ترجمه: حسن اسدی، مولی، ۱۳۹۳.
۳۳. *نیاکان ما*، ترجمه فاطمه صادقی، نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
۳۴. *تاریخ شعر زنان از آغاز تا سده هشتم هجری قمری*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۹۴.
۳۵. *پرده نشینان سخنگوی*، بازنویسی فاطمه صادقی، نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
۳۶. از آثار او:

تاریخ هیچ‌کس؛ بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر زندیه و افشاریه. تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۵، زن تاریخ: بررسی جایگاه زن از عهد باستان تا پایان دوره ساسانیان. تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۵؛ چند کلمه از مادرشوهر: بررسی جایگاه زن در امثال حکم و اشعار عامیانه زبان فارسی. تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۵؛ تذکره اندرونی: شرح حال و شعر شاعران زن قرن سیزدهم تا پهلوی اول. تهران، قصیده سرا (و) روشنگران، ۱۳۸۳؛ ضعیفه؛ بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی. تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۱ (چاپ اول) ۱۳۸۱ چاپ دوم؛ به زیر مقنعه؛ بررسی جایگاه زن ایرانی از قرن اول تا عصر صفوی. تهران، نشر علم، ۱۳۷۶؛ زن به ظن تاریخ؛ بررسی جایگاه زن در ایران باستان. تهران، شهراب، ۱۳۷۱.

کتاب‌نامه

- ارسطو (۱۳۸۵)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران انتشارات علمی فرهنگی.
- بورردو، سوزان (۱۳۸۱). "مذکر سازی دکارتی اندیشه" ترجمه تورج قره گزلی، در *متن‌های برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم*، لارنس کهون (ویراستار)، عبدالکریم رشیدیان (ویراستار فارسی)، تهران، نشر نی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴). *رمز و داستانهای رمزی در اب فارسی*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- تانگ، رزمی (۱۳۹۳). *درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه منیژه نجم عراقی، چ سوم، تهران: نی.
- دکارت، رنه (۱۳۴۴) *گفتار در روش درست به کاربردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم*، ترجمه محمدعلی فروغی، کتابفروشی زوار.
- دیلی، مری (۱۳۹۵)، *فراتر از خدای پدر*، ترجمه سیده زهرا مبلغ، جزوه کلاسی.

- روسو، ژان ژاک روسو (۱۳۹۳). *امیل*، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، چ هفتم، انتشارات ناهید.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۸). "آواز پر جبرئیل"، *مجموعه مصنفات*، تصحیح سید حسین نصر، ج ۳، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۰). *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، ج ۲، تهران: ناشران.
- لگیت، مارلین (۱۳۹۱). *زنان در روزگارشان*، ترجمه نیلوفر مهدیان، تهران: نشر نی.
- ماتیوز، اریک (۱۳۷۸). *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*، ترجمه محسن حکیمی، ققنوس.
- مبلغ، سیده زهرا (۱۳۹۱). *ایمان به مثابه عقل: رهیافتی معرفت‌شناسانه به الهیات فمینیستی*، تهران: نشر علم.
- نوسبام، مارتا (۱۳۹۰)، «خطابه آلکیبیادس: قرائتی از رساله مهمانی افلاطون»، *درباره عشق*، ترجمه آرش نراقی، تهران: نشر نی.
- نیچه، فردریش (۱۳۷۵). *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات خوارزمی.

- Baier, Annette (1995), *Moral Prejudices: Essays on Ethics*, Harvard University Press.
- Freeland, Cynthia, 2000, "Feminism and Ideology in Ancient Philosophy," *Apeiron*, 32(4): 365-406
- Hegel, *The Philosophy of Right*, (1973), T.M. Knox (trans), New York, Oxford University Press.
- Held, Virginia (1997). "Feminist Reconceptualizations in Ethics" in *Philosophy in a Feminist Voice: Critiques and Reconstructions*, Janet A. Kourany (ed.) Princeton University Press.
- Irigaray, Luce (1985) *Speculum of the Other Woman*. Trans. Gillian C. Gill. Ithaca: Cornell University Press.
- Irigaray, Luce (1993). *An Ethics of Sexual Difference*. Trans. Carolyn Burke and Gillian C. Gill. Ithaca: Cornell UP.
- Kant, Immanuel (2011). *Observations on the Feeling of the Beautiful and Sublime and Other Writings*, Patrick Frierson, Paul Guyer, Cambridge University Press.
- Kofman, Sarah (1985). *The Enigma of Woman: Woman in Freud's Writings*, Cornell University Press.
- Le Dœuff, Michèle (1990). *The Philosophical Imaginary*, translated by Colin Gordon Stanford University Press.
- Le Dœuff, Michèle (2003). *The Sex of Knowing*, translated by Kathryn Hamer and Lorraine Code, Routledge.
- Mackenzie, Catriona and Natalie Stoljar eds. (2000). *Relational Autonomy: Feminist Perspectives on Autonomy, Agency, and the Social Self*, New York: Oxford University Press.
- Mill, H. T. (1998). *The Complete Works of Harriet Taylor Mill*, ed. Jo Ellen Jacobs, Bloomington: Indiana University Press.
- Nussbaum, Martha (1987). "The Stoics on the Extirpation of the Passions" *Apeiron: A Journal for Ancient Philosophy and Science*, Vol. 20, No. 2, pp. 129-177
- Schott, Robin May (2003). *Discovering Feminist Philosophy: Knowledge, Ethics, Politics*, Rowman & Littlefield Publishers.

منابع اینترنتی

- Aquinas, St. Thomas, *The Summa Theologica*, (Benziger Bros. edition, 1947), Translated by Fathers of the English Dominican Province. Full text available on: <http://dhspriority.org/thomas/summa/>
- Arthur Schopenhauer (2016), "On Women" in *Essays of Schopenhauer*, Translated by Rudolf Dircks, full text available on: <https://ebooks.adelaide.edu.au/s/schopenhauer/arthur/essays/contents.html>
- Hume, David (1739). *A Treatise of Human Nature* (1896 ed.) Editor: Lewis Amherst Selby-Bigge, available on this website: <http://oll.libertyfund.org/titles/hume-a-treatise-of-human-nature>
- Wollstonecraft, Mary (1792). *A Vindication of the Rights of Woman*, full text available on: <http://pinkmonkey.com/dl/library1/vindicat.pdf>